



تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شبیرزاده

پژوهشی در طراحی

خرفانی بارحمانی ایران

جنوب آن حدود عراق، مغرب آن حدود سریر و شمال وی حدود خزران است. این شهرها، پر نعمت‌ترین ناحیه‌هاست اندر اسلام و ناحیت آبادان و با نعمت بسیار با آب‌های روان و میوه‌های نیکو و جایگاه بازرگانان و غازیان و غریبان بسیار از هرجایی و از وی رنگ قرمز خیزد و شلوار(بند) و جام‌های صوف و پنبه و... خیزد.

اُرمینیه (مرند): شهرکی است خرد و آبادان و با نعمت و مردم بسیار از وی جامه‌های گوناگون خیزد و پشمین

گنجه: شهری با کشت و زرع بسیار، آبادان و با نعمت و از وی جامه‌های پشمین خیزد.

خراسان: ناحیتی است (میان) دربند و شروان که از وی جامه‌های پشمین خیزد

در بند خزران: شهری است بر کران دریا میان این شهر و بر دریا زنجیری کشیده عظیم، چنان که هیچ کشتی اندر آن نتواند آمد مگر به دستوری و این زنجیر اندر دیوارها بسته است از سنگ. از این ناحیت، جامه‌های کتان خیزد.

سخن اندر ناحیت خراسان و شهرهای آن:
مرو: شهر بزرگی است و اندر قدیم نشست میر خراسان آنجا بودی و اکنون (به) بخارا نشینند و جایی با نعمت است و خرم. آن را طهمورث بنا کرده است و اندر وی کوشک‌های بسیاری است. اندر همه خراسان شهری مانند آن نیست. بازار وی نیکو و خراجشان بر آب است. از وی پنبه نیک و اشترغاز و

بدون شک پس از خوراک، پوشاک یکی از ضروریات برای ادامه زندگی است، به‌همین جهت شاید هزاران سال طول کشید تا انسان در فن جولائی و هنر ریسندگی و بافندگی مهارت یابد و پس از موفقیت‌های قدمتی، قرن‌ها طول کشید تا انسان به دستگیری خیاطان ماهر و زبردست توانست پوشاک را وسیله پوشش، خودنمایی، خودآرائی و نشان دادن موقعیت اجتماعی و طبقاتی خود قرار دهد، در راه دوختن و آراستن و پیراستن آن، تفنن و ظرافت بسیار به کار برد و از مد روز و راه و رسم خوش‌پوشان تبعیت نماید.

ویل دورانت، ضمن بحث در پیرامون عوامل عقلی و روحی تمدن می‌نویسد: «ظن غالب آن است که لباس نیز از ابتدا برای زینت ایجاد شده نه برای آن که دافع سرما باشد یا عورت را بپوشاند.» (تاریخ تمدن - مشرق زمین گاهواره تمدن - ترجمه احمد آرام صفحه ۲۲)

کتاب حدود العالم که به تاریخ ۳۷۲ هجری نوشته شده؛ ضمن اشاره به موقعیت و وضع جغرافیایی شهرها و نواحی آن از انواع پارچه‌های پشمی و پنبه‌ای و ابریشمی و غیره نام می‌برد که در آن دوره نه تنها به دست ایرانی‌ها بافته می‌شد بلکه به وسیله تجار ایرانی و یا خارجی به سایر نقاط شرق و غرب نیز صادر می‌شدند: «سخن اندر ناحیت آذربادگان، اُرمینیه و شهرهای ایشان است. این سه ناحیت به یکدیگر پیوسته‌اند. مشرق این ناحیه حدود گیلان،



آن روز دیدار کرده‌اند و شرح آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ هر کدام از پارچه‌های بدیع و ظریف پشمی و پنبه‌ای و ابریشمی و کتان و غیره که به دست صنعتگران و هنرمندان ایرانی بافته می‌شده بازدید کرده و شواهدی ذکر کرده‌اند که بخشی از کتاب «جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی» تألیف گای لسترنج و ترجمه محمود عرفان نقل می‌شود: «در خاور ارجیش، شهر بازگیری یا بهره‌گیری نزدیک بند ماهی و در جاده‌ای که از ارجیش به خوی، واقع در آذربایجان، می‌رفت؛ جای داشت. حمداله‌ش مستوفی گوید: شهری کوچک است. اندرون شهر، قلعه‌ای محکم به یک طرف شهر ورودی بزرگ دارد. محصول این ایالات شمالی اندک و عمده صنعت آنها تهیه پارچه‌هایی بود که با کرم قرمزی رنگ می‌شد. این کرم که از درخت بلوط تغذیه می‌کند و در حدود آذربایجان تربیت می‌شود؛ مانند پیله کرم ابریشم، به دور خود می‌تند. مقدسی گوید: «قرمز کرمی است که در خاک پیدا می‌شود و زنان آنها را جمع کرده و در ظرف‌های (برنجین) گذاشته و در تنور خشک می‌کنند. پارچه‌هایش را که از موی بز بافته‌اند و همچنین کتان و پارچه‌های ابریشمی و پشمی را با آن رنگ می‌کنند و این رنگ در تمام بلاد معروفیت دارد. ارمینیه هم چنین به داشتن کمر بند، لحاف، فرش، جاجیم و چادر نیز معروف بود و این اجناس عمده صادرات ارمینیه محسوب می‌شد. شهر بردعه نیز به تهیه ابریشم که در خود شهر و اطراف آن به‌عمل می‌آمد؛ مشهور بود (صفحات ۱۹۸-۱۹۹) اصفهان: یک مرکز تجاری بود و از آنجا پارچه‌های ابریشمی مخصوصاً عنابی و پارچه‌های نخی مقادیر زیاد صادر می‌گردید.

در سال ۴۴۴ ناصر خسرو - جهانگرد معروف ایرانی - اصفهان را دیده و در وصف آن گفته: «ز بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد. شهری است بر هامون نهاده، آب و هوایی خوش دارد و هر جا که ده گز چاه فرو برند آبی سرد خوش بیرون آید و شهر دیواری حصین بلند دارد و دروازه‌ها و جنگ‌گاه‌ها ساخته و بر همه بارو کنگره ساخته و



کتان و پشم خیزد بسیار.

گرگان: آن را ناحیتی بزرگی است و سوادى خرم ... و از وی جامه‌های ابریشم سیاه خیزد و وقایه و دیبا و قزین

ساری: شهری است آبادان و با نعمت و مردم و بازرگانان بسیار و از وی جامه حریر و پرنیان خیزد. **آمل:** شهری ست عظیم و قصبه طبرستان و جای بازرگانان است و خواسته بسیارست و اندروی علماء بسیارند بهر علمی، از وی جامه کتان و دستار خیشی و فرش طبری و... خیزد که در جهان جایی دیگر جز آن نیست.

چالوس: بر کران دریاست و کلار. اندر کوه‌ست و از رودان جامه سرخ خیزد پشمین که وی بارانی کنند و به همه جهان ببرند، گلیم‌هایی کبود خیزد که به ناحیت طبرستان به کار برند.

سخن اندر ناحیت خوزستان و شهرهای آن: ایذه: شهری ست با سوارهای سخت. خرم و آبادان و با نعمت و خواسته بسیار و بر لب رود نهاده و از وی دیباهای بسیار خیزد و دیبای پرده مکه آنجا تولید کنند.

شوش: شهری ست توانگر و جای بازرگانان و بارکده خوزستان است و از وی جامه و عمامه خیزد و ترنج. تابوت دانیال نبی را آنجا یافتند (کتاب حدود العالم به کوشش دکتر ستوده)

بین قرون سوم تا پنجم پس از هجرت، جغرافی‌نویسانی که از شهرهای گوناگون ایران

فلاته و سرکه و آبکامه و جامه‌های قزین و ملحم خیزد

سخن اندر ناحیت پارس و شهرهای آن:

مردمان این ناحیت بسیارند و ناحیتی است آبادان و توانگر با نعمت‌های گوناگون و جای بازرگانان ... و از وی جامه‌های گوناگون خیزد از کتان و پنبه و پشم (صفحه ۱۳۰)

کنافه: شهری است بزرگ و خرم و جای بازرگانان

نمی‌توان گفت که استیلای عرب و بعدها سلجوقیان در طرز و شکل ایرانیان بی تاثیر بوده همان طور که بر پوشاک اعراب تاثیر مهمی بر جا گذاشتند. اعراب نیز به‌خصوص در لباس روحانیون تغییراتی دادند که بعدها شکل بارز آن در لباس روحانیون (عمامه، عبا و ...) نمودار شد.

با خواسته‌های بسیار و از وی جامه‌های گوناگون خیزد (صفحه ۱۳۲)

سخن اندر ناحیت دیلمان و شهرهای آن:

این ناحیتی است با آب‌های روان و رودهای بسیار و آبادان (و مستقر) بازرگانان و مردانگی جنگی، و ایشان حرب با سپر و زوبین کنند و مردمانی هستند خوش و از این ناحیت جامه‌های ابریشم خیزد یک رنگ چون مرمر و حریر آن چه بدین ماند و از وی



با همه شکست‌ها و خرابی‌ها که ایرانیان از اعراب و ترکان و سلجوقیان تحمل کردند؛ باز شعله‌های ذوق و هنر ایرانی خاموش نگردید و هم چنان به پرتو افکنی خود ادامه داد که بعدها در دوره صفویه به اوج خود رسید و شاهکارهایی چه در فن و هنر بافندگی و چه در سایر زمینه‌های هنری به وجود آورد.

برنگ آبی و سبز مانند پر طاووس در آن بافته می‌شد، تهیه می‌گردید.

دستگاه‌های بافندگی شیراز، پارچه‌های لطیف و متنوعی می‌ساخت که به کار تهیه قبا می‌خورد؛ همچنین پارچه‌هایی که امروز «گاری» می‌گویند و نیز زری و پارچه‌های ساخته شده از ابریشم خام (خز)، در جهرم گلیم و جاجیم که برای پرده مصرف می‌شد و جانمازی که در مساجد از آن استفاده می‌کردند.

در کازرون و در یزد جامه‌کنانی و گاری‌های لطیف و پارچه‌های شبیه زری مصری که با آن «دبیق» می‌گفتند و نیز دستمال‌های خوب تهیه می‌شد، در غنجان و کرسی دشت بارین گلیم و پرده و انواع مخده و طرازهای قلاب‌دوزی شده با طغرای پادشاه برای مصرف سلطان درست می‌شد. در ارجان دوشاهی که آن را (دبس) می‌گفتند و نیز دستمال و پارچه سفره به عمل می‌آمد. در دارابگرد انواع پارچه‌های نخی عالی و متوسط و



یزد اطلاق کردند و به آن حومه حومه یزد گفتند. ابن‌حوقل در قرن چهارم درباره یزد می‌نویسد: مکانی خوش ساخت و مستحکم است دو دروازه آهنین دارد یکی را دروازه مسجد گویند چون به مسجد نزدیک است و این مسجد در ربض پهناوری قرار دارد. در یزد نه‌ری بود که از کوه در حوالی شهر که قلعه ای بر فراز آن بود سرچشمه می‌گرفت. روستای آن با اینکه به کویر نزدیک بود نهایت حاصلخیزی را داشت و میوه‌جات فراوان آن به اصفهان صادر می‌شد و در حوالی آن شهر معدن سرب وجود داشت. قزوینی درباره حریر یزد می‌گوید: حریر بافان یزد سندس را در کمال خوبی و محکمی به عمل می‌آورند و به سایر بلاد صادر می‌شود (همان کتاب)

در موضوع تجارت و صنایع استان فارس، اصطخری و مقدسی به تفصیل گفتگو کرده‌اند. در زمان آنها چنان که گفته شد بزرگترین بندر ایران در خلیج فارس شهر سیراف بود و تمام کالاهائی که از طریق دریا وارد می‌شد از آن بندر توزیع می‌گردید. در سیراف، پارچه‌های کتان ساخته می‌شود و بازار مهمی برای خرید و فروش مروارید بود.

گلیم بافی و قلاب‌دوزی فارس همه وقت معروف بود و در مشرق زمین که لباس مشخص مقام و منزلت افراد بود؛ پارچه‌های زربفت خاصی برای مصرف شخصی سلطان قلاب‌دوزی می‌کردند. بهترین نوع این پارچه‌ها از (توج) صادر می‌گردید و هم چنین در فسا، انواع زری‌هایی که نام پادشاه

در شهر جوی‌های آب روان و بناهای نیکو و مرتفع و در میان شهر مسجد آدینه بزرگ نیکو و باروی شهر را گفتند سه فرسنگ و نیم است و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم و بازارهای بسیار و بازاری دیدم از آن صرافان که اندر او دویست مرد صراف بود و هر بازاری را در بندری و دروازه‌ای و همه محلت‌ها و کوچه‌ها را همچنین در بندها و دروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود و کوچه‌ای بود که آن را کو طراز می‌گفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای نیکو و در هر یک بیاعان و حجره داران بسیار نشسته و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم یک‌هزار و سیصد خروار بار داشتند که در آن شهر رفتیم هیچ بازدید نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جاتنگی موضع نبود و نه تعذر مقام و علوفه. (جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی - تالیف استرانج ترجمه محمود عرفان ص ۲۱۹-۲۲۰)

درباره صنایع و تجارت شهرهای ایالت جبال مقدسی مطالبی مختصر و جامع ذکر کرده، گوید از ری انواع منسوجات مخصوصاً نوعی از آن که (منیر) نام دارد صادر می‌گردد، پنبه در آنجا رشته می‌شود، یا نیل رنگ می‌گردد و قبای خط دار وی معروف است.

از قزوین عبا‌های خوش‌دوخت و همچنین خورجین‌های چرمی که به کار مسافران می‌آید، صادر می‌گردد

قم؛ به تهیه و قماش‌های متنوع و... معروف است. اصفهان که از حیث عبا و... که در آن شهر ساخته می‌شود شهرت دارد و در همدان قماش متنوع شناخته‌شود.

مقدسی گوید: باغ‌های اترج (ترنج) و انگور و خرما، شوشتر را از هر طرف در آغوش گرفته اند و در خوزستان، شهری مهم‌تر، مستحکم‌تر و نیکوتر از آن نیست؛ گرمای آن سخت است و بازارهایش معمور. اهالی آن در بافتن پارچه‌های شطرنجی استادند و دیبای شوشتر همه جا معروف است.

یزد: یزد در زمان قدیم «کنه» نام داشت و چون نام یزد به شهر گذارده شد نام کنه را بر ولایت

پست و هم‌چنین قلاب‌دوزی‌ها و فرش‌های خوب و حصیر ساخته می‌شد و به خارج فرستاده می‌شد. اصطخری گوید: «در فرک، پارچه‌های لباسی، گلیم، پرده و ... تهیه می‌گردید. فسا به ساختن پارچه‌هایی که از موی بز ساخته می‌شد و پارچه‌های بافته شده از ابریشم خام و تهیه قالی و گلیم و سفره و دستمال و پرده‌های قلاب‌دوزی مخصوصاً به رنگ‌های پر طاووسی آبی رنگ و سبز که در میان گلابتون یافته می‌شد؛ شهرت داشت؛ موادی که برای رنگ کردن پارچه‌ها استعمال می‌شد و فرش‌های نمود و خرگاه نیز از فسا صادر می‌گردید. به گفته ابن‌حقول، نقره در نائین و آهن زئبق در کوه‌های اصطخر و سرب و مس و گوگرد و نفت در نواحی دیگر فارس وجود داشت؛ رنگ‌های مختلف نیز در فارس به دست می‌آمد که رنگ‌رزان از آنها استفاده می‌کردند و از این رو کار رنگ‌رزی در فارس بسیار رونق داشت. مقدسی به اختصار می‌گوید: «در قهستان قالی و جانمازی‌های خوب و پارچه‌های سفیدمانند پارچه‌های نیشابور می‌یافتند.» ابن‌حوقل در قرن چهارم گوید: «خوار، شهری نیکو

از زمان‌هایی بسیار کهن، بازرگانان کالای کشورهای دور و نزدیک را به عربستان حمل می‌کردند. این مسافریں در عین حال از کالاهای ساخت ایران می‌خریدند و با خود می‌بردند به همین دلیل لغات واسامی ایرانی این اجناس حتی در قدیمی‌ترین ادبیات عرب نیز به کار رفته است

بود و قریب یک چهارم میل وسعت دارد. محلی است آباد که آب آن از کوه دماوند، جاری است و سردترین نواحی قومس و مشتمل بر چند قریه و روستاست.» قزوینی گوید: «در آن‌جا پنبه فراوان حاصل می‌شود و بسیار بلاد صادر می‌گردد. حمدلله مستوفی نیز گوید: «غله و پنبه هر دو نیک باشد.» مقدسی درباره صادرات قومس گوید: «دستمال‌های سفید نخ‌ی کوچک و بزرگ، ساده و حاشیه‌دار در آن‌جا تهیه می‌کنند چنان خوب و گرانبها که

قیمت بعضی از آنها به دو هزار درهم (هشتاد پوند) بالغ می‌شود. پارچه‌های پشمی و انواع طیلسان که روی سر می‌اندازند در آن‌جا تهیه و صادر می‌شوند. محصول طبرستان (مازندران) در قرن چهارم به قول مقدسی، برنج، کتان، پرندگان دریائی و ماهی بود زیرا در این ناحیه برخلاف نواحی دیگر ایران، باران فراوان و آب بسیار بود. بعد از قرن چهارم، اهالی آن منطقه به تربیت کرم ابریشم می‌پرداختند و به همین جهت ابریشم بسیار از آنجا حاصل و به دیگر بلاد صادر می‌شد.

پارچه‌های پشمی و فرش و انواع پوشاک و دستار نیز می‌یافتند. دومین کرسی قدیم طبرستان شهر ساریه بود که امروز آن‌را ساری می‌نامند و در خاور آمل واقع است. مقدسی گوید: «ساریه محلی است آباد، دارای چندین بازار و یک بارو که گرد آن خندقی حفر شده است. در آن شهر، پارچه‌های فاخر یافته می‌شود. دربار، محصولات و تجارت طبرستان علاوه برآن چه ذکر نمودیم، مقدسی گوید: «پارچه‌های نیکو که از آن قبا می‌دوزند و پارچه‌هایی که از آن طیلسان تهیه می‌کنند و انواع پارچه‌های نازک دیگر در آن‌جا بافته و صادر می‌شود (صفحه ۴۰۱- همان کتاب)

در نیشابور به گفته ابن‌بطوطه، پارچه‌های پشمین بافته می‌شد و سوداگران از هرسو به این شهر رفت و آمد می‌کردند.

سرخس در قرن چهارم به اندازه نصف مرو بود، مقدسی می‌گوید: «مسجد و بازاری نیکو دارد و در حومه‌اش باغ‌های بسیار است. قزوینی گوید: «سرخس شهری بزرگ و پرجمعیت است و اهالی آن در ساختن دستاورها و مقنعه‌های زردوزی شده مهارت خاصی دارند و مصنوعات آنها به ممالک دیگر صادر می‌شود (صفحه ۴۰۱- همان کتاب) مقدسی اقلام دیگری هم از صادرات خراسان ذکر کرده و گوید: «در نیشابور، پارچه‌های سفید برای لباس و عمامه‌های شاهجانی و هم‌چنین مقنعه‌های نازک پشمی و ابریشمی پارچه‌های زربفت و خالص و زربفت مخلوط با نخ و پارچه‌های ساخته شده از موی بز از صنایع معروف نیشابور است.

در نسا و ایبورد، ابریشم خام و پارچه‌های ابریشمی و هم‌چنین پارچه‌هایی که زن‌ها در دهات می‌یافتند؛ فراوان است. هم‌چنین عبا‌های بسیار مرغوب نیز در آنجا بافته می‌شد. در هرات اقسام پارچه‌های زربفت درست می‌شد. از هرات نم‌د و گلیم و جامه‌دان و از مرو ابریشم خام، نخ، مقنعه و انواع پارچه صادر می‌گردید. عطر بلخ شهرت بسیار داشت و چادرهای زنانه از آنجا صادر می‌کردند.

در کتاب «راهنمای صنایع اسلام» منسوجات ایران در دوره بین قرن سوم تا پنجم هجری به این صورت آمده است: کارگاه‌های طرازسازی در جمیع اقطار عالم اسلامی وجود داشت. تعداد زیادی از آنها در ایران بود و منسوجات ساخت ایران به نقاط دیگر صادر می‌شد و بعضی از آنها در مصر پیدا شده است. در موزه صنایع اسلامی قاهره، قطعاتی از دوره عباسی و قرن نهم و دهم موجود است که محل بافت آنها مرو و نیشابور ذکر شده است.

قطعه کتانی در موزه متروپولیتن وجود دارد که دارای کتابت گلدوزی شده است و نشان می‌دهد که آن قطعه در سال ۲۶۶ هجری (۸۷۹/۸۰ میلادی) در نیشابور بافته شده است. منسوجات دارای کتابت از نظر اسلوب طراز با منسوجات سایر نقاط ایران اختلافی ندارد. منسوجات ایران در اوائل دوره اسلامی با اسلوب ساسانی بافته شده است. دستمالی که در sudarium یا veronica صورت مسیح بر آن نقش بسته و در کلیسای سنت ویکتوریا است و پارچه‌ای که شکل فیل روی آن کشیده شده و در خزانه کلیسای بزرگ سانس (sens) است؛ به قرن هفتم و نهم تعلق دارد.

قطعه‌ای از پارچه اخیر نیز در موزه کوپر یونیون نیویورک است این پارچه‌های ابریشمی که از حیث اسلوب و رنگ آمیزی شبیه منسوجات ساسانی است؛ به احتمال قوی در مغرب ایران بافته شده است. در یک دسته از منسوجات ابریشمی ایرانی اوایل دوره اسلامی، اشکال حیوانات و پرندگان با خطوط زاویه‌دار و شکسته کشیده شده است. معروف‌ترین نمونه‌های این قسم ابریشم دستمال سنت کلمبیا در واتیکان است که با تصویر شیر



در زمان آنها چنان که گفته شد بزرگترین بندر ایران در خلیج فارس شهر سیراف بود و تمام کالاهائی که از طریق دریا وارد می شد از آن بندر توزیع می گردید. در سیراف، پارچه های کتان ساخته می شود و بازار مهمی برای خرید و فروش مروارید بود.

ملی خود را به رنگی ویژه آراستند و لباس هائی به رنگ سیاه و سفید یا سرخ می پوشیدند که در تاریخ به «سیاه جامگان» مشهور هستند. نمی توان گفت که استیلای عرب و بعدها سلجوقیان در طرز و شکل ایرانیان بی تاثیر بوده همان طور که بر پوشاک اعراب تاثیر مهمی برجای گذاشتند. اعراب نیز به خصوص در لباس روحانیون تغییراتی دادند که بعدها شکل بارز آن در لباس روحانیون (عمامه، عبا و ...) نمودار شد. با همه شکست ها و خرابی ها که ایرانیان از اعراب و ترکان و سلجوقیان تحمل کردند؛ باز شعله های ذوق و هنر ایرانی خاموش نگردید و هم چنان به پرتو افکنی خود ادامه داد که بعدها در دوره صفویه به اوج خود رسید و شاهکارهائی چه در فن و هنر بافندگی و چه در سایر زمینه های هنری به وجود آورد.



حتی در قدیمی ترین ادبیات عرب نیز به کار رفته است (میراث ایران - صفحه ۱۳۰) آن چه انبساط می شود وضع پوشاک درباریان و مردم عادی نیز هر کدام به نسبت خود در دوره بعد از اسلام چندان تغییری نکرده و همان گونه بوده که در دوره ساسانی به نظر خوانندگان رسیده است اما پوشاک ایرانیان در این دوره نیز خصوصیتی پیدا کرده که مورد توجه برخی از فرقه ها قرار گرفته است.

قسمت عمدۀ اعضاء دسته های نیمه مذهبی مانند قرمطی ها که با اسماعیلیه یکی شدند؛ مرکب از فلاحین و پیشه وران بودند. در زمان فاطمیون، سازمان این هیأت ها بسیار توسعه یافت تا جائی که سلمان پارسی را موسس گروه فتوت می دانند و معروف ترین عضو این دسته ناصر خلیفه عباسی است. (۶۲۲-۵۷۷ هجری ۱۲۲۵-۱۱۸۰ میلادی) اعضاء گروه فتوت لباس مخصوصی برتن داشتند که بهترین قسمت آن یک و نیم شلوار صد درصد ایرانی بوده که درست مخالف دامن یک سره اعراب به شمار می رفت. چنین به نظر می رسد که پوشیدن این جامه تشریفاتی معادل با نظایر آن در زمان حاضر یعنی به منزله قبول او به عضویت بوده است (میراث ایرانیان - صفحه ۱۴۷) علاوه بر این ما می دانیم که رنگ لباس نیز بعد از اسلام خصوصیت هائی پیدا کرد. مثلاً فرقه های مذهبی و

تزیین گردیده است. دو نمونه از پارچه ابریشمی ایرانی در موزه مترو پولیتن موجود است. یکی دارای تصویر یک جفت اردک در دایره و دیگری دارای تصویر یک جفت اسب در دایره است که در اطراف شکل پرنده کشیده شده است. طرح قطعه اخیر به رنگ های سفید، زرد، سبز و بنفش روی زمینه قرمز است. نظایر این قسم پارچه توسط سرداران استاتین (siraurelstein در غارهای هزار بودا (thousand buddhas) در تون هوانگ ترکمنستان کشف شده است. از مراجع ادبی و تاریخی می دانیم که در سمرقند، کارگاه های بافندگی وجود داشته و ممکن است این گروه منسوجات در آن جا بافته شده باشد. یک پارچه ابریشمی که در کلیسای سنت ژوس سورمن در یادو کاله پیدا شده و اکنون در موزه لوور موجود می باشد؛ در خراسان بافته شده است و مرکز عمدۀ بافندگی، نیشابور بوده است. این پارچه با تصاویر بزرگ فیل تزیین شده و در حاشیه در یک ردیف تصویر شتر و طاووس کشیده شده است. در کتابت آن نام امیر منصور بختکین خراسان ذکر شده که در سال ۹۶۰ میلادی (۳۴۹ ه) وفات یافته؛ بنابراین تاریخ بافت این پارچه باید قرن دهم (چهارم هجری) باشد.

ایرانیان به کلمات لا اله الا الله و محمد رسول الله ایمان آوردند. اما نقش صورت جانوران و پرندگان و انسان را که از آداب آئین کهن ایشان بود؛ ترک نکردند. خدایان ایرانی جای خود را به (الله) سپردند اما روح جاودانی هنر که ایشان به نقوش و صور دمیده تا اندازه هنر بافندگی مورد توجه قرار گرفت و مقدار زیادی پارچه به کشورهای خارجی به خصوص عربستان صادر شده است. در این باره به نظر می رسد مدت ها قبل از فتوحات اسلامی ایرانیان و اعراب از تمام طبقات، ولو از طریق شناختن کالاهای بازرگانی یکدیگر تا حدی با هم آشنا شده بودند از زمان هائی بسیار کهن؛ بازرگانان کالای کشورهای دور و نزدیک را به عربستان حمل می کردند. این مسافریان در عین حال از کالاهای ساخت ایران می خریدند و با خود می بردند به همین دلیل لغات و اسامی ایرانی این اجناس